

ریحانه بهشتی لیسانس میکروبیولوژی دارد و دکترای روان شناسی تربیتی او تجربه‌هایی به عنوان پژوهشگر، معلم و حتی والد را به همراه دارد. با موضوع پرونده ویژه این شماره، یعنی مدرسه امن و یادگیری امن، پرسش‌هایی را از زوایای متعدد کودک، معلم و والد با ایشان مطرح کردیم. آنچه می‌خوانید پاسخ‌هایی از جنس دانش و تجربه به این پرسش‌هاست.

● فعالیت شما در آموزش و پرورش از کجا شروع شد؟

○ دوره دبستان را خارج از ایران سپری کردم. پس از بازگشت به ایران تفاوت محیط‌های یادگیری برای من خیلی محسوس و آزاردهنده بود. همیشه برایم سؤال بود: «آن‌ها چه می‌کنند که می‌توانند بچه‌ها را به مدرسه علاقه‌مند سازند؟» این‌ها مقدمه‌ای شد برای انتخاب رشته تحصیلی روان‌شناسی تربیتی. البته در دانشگاه هم آن چنان که باید نیاموختم؛ چون علی‌رغم آنکه رشته روان‌شناسی رشته‌ای کاربردی است و موضوع آن مطالعه یادگیری

انسان است؛ اما دانش‌آموختگان این رشته هیچ واحد عملی‌ای را که مستقیماً با یادگیرنده سر و کار

اما این نسل، گستاخ نیست؛ بلکه چون فرصت ابراز خودش به او بیشتر داده می‌شود، جسور به نظر می‌آید.

داشته باشد، نمی‌گذرانند. تا اینکه پژوهشگاه علوم شناختی تصمیم گرفت طرح مدرسه شناختی را به صورت آزمایشی اجرا کند. من درخواست همکاری دادم و کارم را با مدرسه مفید شروع کردم. این شروع فرصتی بود برای من تا بیاموزم چگونه می‌توان میان نظریه و عمل پل زد.

● موضوع این شماره نشریه «مدرسه امن و یادگیری امن» است. به نظر شما، مدرسه امن و یادگیری امن چه ویژگی‌هایی دارند؟

○ امنیت مدرسه یکی از ارکان اساسی شکل‌گیری محیط‌های یادگیری سالم و اثربخش است. در ادبیات پژوهش، تعریف‌ها و ویژگی‌های متعددی برای مدرسه امن و یادگیری امن بیان شده است. اگرچه هنوز تعریف واحد و موردتوافقی برای این مفهوم وجود ندارد، اما می‌توانیم بگوییم که امن بودن در مدرسه مفهومی چندبعدی است که هم ابعاد فیزیکی و هم ابعاد روان‌شناختی را در بر می‌گیرد. از این رو، دامنه آن از ایمنی محیط فیزیکی تا کیفیت روابط اجتماعی و سلامت روانی افراد را شامل می‌شود.

نکته مهم این است که وقتی از مدرسه امن سخن می‌گوییم، معمولاً ذهن ما به امنیت دانش‌آموزان معطوف می‌شود؛ در حالی که

مدرسه امن مدرسه‌ای است که همه اعضای آن، اعم از دانش‌آموزان، معلمان، کارکنان و حتی والدین، از نظر فیزیکی، روانی و عاطفی احساس امنیت کنند. برای روشن‌تر شدن این مفهوم، بهتر است ابعاد مختلف امنیت در مدرسه را توضیح بدهم.

امنیت فیزیکی شامل محافظت از دانش‌آموزان و کارکنان در برابر خشونت، جرم و انواع بلایای طبیعی و خطرات محیطی است و امنیت روانی به روابط باکیفیت، احساس تعلق، امکان ابراز خود بدون ترس، نبود خشونت روانی اشاره دارد. بر این اساس، مدرسه امن مکانی است که دانش‌آموزان، معلمان و کارکنان در آن، احساس آرامش و آزادی می‌کنند؛ روابط مثبت و محترمانه میان مدیران، معلمان، دانش‌آموزان و کارکنان جریان دارد؛ ترس، تهدید و خشونت جای خود را به فضای یادگیری گرم و حمایتگر می‌دهد؛ فرصت‌های رشد اجتماعی، فرهنگی و تحصیلی برای همه اعضای مدرسه، از دانش‌آموزان گرفته تا والدین و کارکنان، فراهم می‌شود.

اگر بخواهیم به موضوع مدرسه امن ناظر به دانش‌آموز بیشتر بپردازیم، باید به رابطه مثبت معلم و دانش‌آموز، روابط سالم میان همسالان، و همچنین احساس حمایت، احترام و عدالت اشاره کنیم. دانش‌آموز وقتی در محیط کلاس احساس امنیت روانی می‌کند که بتواند بدون

ترس از تحقیر، تمسخر یا تنبیه، فکر، نظر، سلیقه و خود واقعی‌اش را بیان کند، بدون نگرانی سؤال پرسد، تفاوت‌های فردی‌اش به رسمیت شناخته شود و بدون ترس اشتباه کند.

• آسیب‌های ناشی از ناامنی در هر بعد، چه اثراتی خواهد داشت؟

○ ذهن ناایمن توان یادگیری ندارد. وقتی دانش‌آموز احساس امنیت نکند و تعلق خاطر به مدرسه نداشته باشد، فرایند یادگیری مختل می‌شود. مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفته است، نشان می‌دهد امنیت روانی با عملکرد تحصیلی، بهزیستی عاطفی، رشد اجتماعی، روابط سالم و حضور و مشارکت دانش‌آموزان در فعالیت‌های مدرسه ارتباط دارد. بر اساس نظریه «هرم مازلو»، انسان‌ها برای رسیدن به خودشکوفایی باید مراحل گوناگونی از نیازها را برآورده کنند. پایه این هرم نیازهای جسمانی یا فیزیولوژیکی است و بعد از آن، نیاز به امنیت مطرح می‌شود. مازلو معتقد است که بدون احساس امنیت، افراد نمی‌توانند به سطوح بالاتر سلسله‌مراتب دست یابند و به رشد و خودشکوفایی برسند.

• به نقطه خوبی رسیدیم. اینکه تهدید یا دیگر دلایل ناامنی مثل مقایسه، رقابت و... دلیلی برای یادنگرفتن است. اما امروز ما در مدرسه‌هایمان زیاد می‌شنویم که این نسل بی‌خیال است یا جسارتش زیاد از حد است و حتی آن جسارت را به گستاخی تعبیر می‌کنیم؛ اما همین به اصطلاح گستاخی یا حتی بی‌خیالی نیز می‌تواند نمودی از اضطراب، استرس یا بی‌توجهی به نیازهای کودک باشد.

○ من معتقد نیستم این نسل گستاخ است. آقای رادولف درایکرز استدلال خوبی برای تفاوت بچه‌های نسل امروز می‌آورد. او می‌گوید: تغییرهای بسیار مهمی در جوامع رخ داده است که مستقیماً تفاوت‌های کودکان امروزی را با گذشته توجیه می‌کند. یکی از این تغییرات این است که دیگر بزرگسالان برای بچه‌ها الگوی فرمانبرداری نیستند. زمانی مادر آنچه را پدر می‌گفت، انجام می‌داد. این فرمانبرداری از لحاظ فرهنگی مقبول بود و این باور عرف بود که حرف آخر را پدر می‌زند. به علت تحولاتی که در حقوق بشر رخ داده است، دیگر این شیوه مقبول نیست. رادولف درایکرز اشاره می‌کند که وقتی پدر کنترل مادر را از دست داد، آن‌ها هر دو کنترل بچه‌ها را از دست دادند؛ یعنی مادر و پدر دیگر برای بچه‌ها الگوی فرمانبرداری نیستند. البته این یک پیشرفت است گاهی ما تصورمان این است اینکه چون بچه‌های ما مانند

نسل‌های گذشته بی‌چون و چرا از ما فرمانبردار نمی‌کنند یا نظرشان را به صراحت اعلام می‌کنند، نشان دهنده گستاخی است؛ اما این نسل، گستاخ نیست؛ بلکه چون فرصت ابراز خودش به او بیشتر داده می‌شود، جسور به نظر می‌آید.

وقتی نگاه مربی یا مادر این باشد که کودک آرمانی، کودک فرمانبردار است، کودکی است که به راحتی می‌توانیم محتوا یا باورهایمان را به او القا کنیم، بی‌شک مهم‌ترین ویژگی انسان یعنی «عاملیت» او را نادیده می‌گیریم و نیازهای او را به رسمیت نمی‌شناسیم و امنیت روانی‌اش را به خطر می‌اندازیم؛ اما وقتی نگاه به تربیت تعاملی باشد، همه چیز تغییر می‌کند. باید زمینه‌ساز این باشیم که فرزندمان با عاملیت، خودش دست به انتخاب‌های آگاهانه بزند. آگاهانه «نوع بودنش» را انتخاب کند. تربیت مسیری یک طرفه نیست که ما دستور بدهیم و کودک فرمان ببرد، بلکه فرایندی تعاملی است.

• این نگاه همان نگاهی است که خدا به انسان دارد. در دین ما هم آمده است وقتی ما با بچه بازی می‌کنیم، بچه را بنده خود می‌کنیم؛ چون بازی زبان کودک است و راه ورود به دنیای او.

○ وقتی با بچه بازی می‌کنی، یعنی داری راهی را برای تعامل با او باز می‌کنی. در جلسه‌ای که با معلمان شما داشتیم، یکی از عزیزان پرسیدند: «چطور بچه را با خود همراه کنیم؟» گفتیم: «بچه‌ها نباید همراه ما شوند. ما باید برویم توی زمین بچه‌ها. وقتی بچه‌ها بزرگ‌تر می‌شوند، زمین بازی ما عوض می‌شود. باید بنیم علاقه‌مندی بچه‌ها چیست؟» این ما مربیان هستیم که باید برویم در زمین بازی کودک. اینجاست که بچه احساس می‌کند این معلم در دنیای ماست. احساس دیده شدن، شنیده شدن و تعلق می‌کند. همه این‌ها زمینه‌ساز احساس امنیت است.

• پس اولین مسئله تعریف ما از انسان است و همین تعریف بنیان همه اقدامات ما خواهد بود.

○ بله، کاملاً درست است. جمله‌ای هست که می‌گوید: «بگو تعریف از تربیت چیست تا من بگویم نگاهت به انسان چیست؟» نگاهی که ما به انسان و یادگیرنده داریم، بر همه ابعاد تربیت به خصوص هدف‌های ما، روش‌هایی که به کار می‌بریم و محتوایی که ارائه می‌کنیم، اثر می‌گذارد.

• به نظرتان چگونه می‌توان رابطه‌ای امن و تعاملی با خانواده ایجاد کرد؟

○ مدرسه زمانی واقعاً محیطی سالم و تربیتی می‌شود که سه نوع امنیت هم‌زمان برقرار باشد: امنیت دانش‌آموز،

نحوه برخورد
مدرسه با حرف و
سخن والدین حس
تعلق را ایجاد می‌کند
یا از بین می‌برد. وقتی
حرف من والد شنیده
نمی‌شود، این پیام را
می‌رساند که من یک
سازمان هستیم و تو
زیرمجموعه‌ای هستی
که باید تبعیت کنی.



معلم و خانواده. اگر یکی از این سه ضعیف شود، دو ضلع دیگر نیز آسیب می بیند.

وقتی خانواده‌ها احساس کنند مدرسه همراه، شنونده و حامی آن‌هاست، اعتماد شکل می‌گیرد و همکاری میان خانه و مدرسه عمیق‌تر می‌شود. اولین منبع امنیت برای خانواده‌ها ارتباط سالم با مدرسه است. این ارتباط باید مستمر و محترمانه و دوطرفه باشد. در این راستا، می‌توان اقدامات متعددی انجام داد، از جمله برگزاری جلسات منظم با والدین (نه فقط هنگام مشکل)،

پاسخ‌گویی محترمانه به نگرانی‌های والدین، استفاده از لحن غیرقضاوتی هنگام صحبت دربارهٔ کودک، اطلاع‌رسانی شفاف دربارهٔ وضعیت تحصیلی و رفتاری دانش‌آموز، طراحی محیط‌های تعاملی در بسترهای مجازی که امکان ارتباط دوطرفه بین مدرسه و والدین فراهم شود. برای اثربخشی هر چه بیشتر آموزش هم باید آنچه دانش‌آموزان در مدرسه تجربه می‌کنند، به صورت مستمر در اختیار والدین قرار گیرد؛ مثلاً اینکه والد بدانند آموزش امروز در مدرسه دربارهٔ بخار آب بوده است، وقتی آشپزی می‌کند، فرزندش را صدا می‌کند تا او در زندگی واقعی آن مفهوم را ببیند و تجربه کند؛ یعنی یادگیری را تعمیم‌پذیر کند. برون‌فون برنر^۱ می‌گوید: «اگر یادگیری با زندگی واقعی پیوند نخورد، در مدرسه باقی می‌ماند.» این به معنای مشارکت دادن والدین در آموزش و تربیت دانش‌آموزان است.

دومین منبع امنیت برای خانواده می‌تواند شفافیت در قوانین و تصمیم‌های مدرسه باشد. ابهام نامنی می‌آورد. مدرسه باید قوانین رفتاری و آموزشی را روشن توضیح دهد، پیامدها و مقررات انضباطی را شفاف بیان کند، تصمیم‌های مهم را به والدین اطلاع دهد و در نهایت فضای گفت‌وگوی امنی را برای خانواده‌ها ایجاد کند. گاهی بعضی والدین حتی از مطرح کردن مشکلات فرزندشان می‌ترسند و از حمایت مدرسه از آن‌ها در امر تربیت مطمئن نیستند. مدرسه فقط محل آموزش نیست؛ بلکه باید حامی تربیت خانواده‌ها هم باشد. اقداماتی نظیر برگزاری جلسات والدین، گروه‌های گفت‌وگو و هم‌افزایی والدین و انواع کارگاه‌ها و دوره‌های دانش‌افزایی باعث می‌شود خانواده‌ها احساس کنند مدرسه یار تربیتی آن‌هاست نه داور آن‌ها.

اما وقتی نگاه به تربیت تعاملی باشد، همه چیز تغییر می‌کند. باید زمینه‌ساز این باشیم که فرزندان با عاملیت، خودش دست به انتخاب‌های آگاهانه بزند. آگاهانه «نوع بودنش» را انتخاب کند. تربیت مسیری یک‌طرفه نیست که ما دستور بدهیم و کودک فرمان ببرد، بلکه فرایندی تعاملی است.

● **با والدینی که به همراهی با مدرسه علاقه‌ای ندارند یا پرمشغله هستند و به دلایل متعدد، با مدرسه همراه نمی‌شوند، چطور رابطه برقرار می‌کنید؟**

○ اولین قدم آموزش والدین است، باید اهمیت مشارکت والدین در فرایندهای آموزشی و تربیتی مدرسه برای آن‌ها تبیین شود. مدرسه می‌تواند انواع راه‌های ارتباطی را با والدین طراحی کند از طراحی سکوهای (پلتفرم‌های) ارتباط مجازی، تا تدارک اردوهای خانوادگی. برخی از فعالیت‌های فرهنگی، مانند دوره‌های خانوادگی به مناسبت‌های متعدد، فضای فوق‌العاده‌ای را برای شکل‌دهی تعامل و احساس تعلق به مدرسه ایجاد می‌کند.

● **به عبارتی می‌توان یک قدم فراتر نهاد و گفت ما برای تربیت بچه‌ها اول باید خانواده را آماده و آگاه کنیم.**

○ دقیقاً، یعنی ما با یک بچه طرف نیستیم، با یک خانواده طرفیم.

● **از منظر یک والد مدرسه امن چگونه است؟ والدین در چه موقعیت‌هایی احساس می‌کنند مدرسه محیطی ناامن است؟**

○ وقتی احساس کند دیده و شنیده نمی‌شود. من والد برایم مهم است که اگر نقدی دارم، نقدم در فضایی مناسب شنیده شود. وقتی مدرسه گوش‌شنوایی برای شنیدن نداشته باشد و راه را برای هرگونه نقدی ببندد، به والدین احساس نامنی می‌دهد. نحوه برخورد مدرسه با حرف و سخن والدین حس تعلق را ایجاد می‌کند یا از بین می‌برد. وقتی حرف من والد شنیده نمی‌شود، این پیام را می‌رساند که من یک سازمان هستم و تو زیرمجموعه‌ای هستی که باید تبعیت کنی. به عبارتی، ما کنار هم نیستیم، روبه‌روی هم هستیم.

ما مربیان هستیم که باید برویم در زمین بازی کودک. اینجاست که بچه احساس می‌کند این معلم در دنیای ماست. احساس دیده شدن، شنیده شدن و تعلق می‌کند. همه این‌ها زمینه‌ساز احساس امنیت است.

را انجام می‌دهند. دیگری رابطه قهرآمیز و توأم با نقدهای غیراصولی را پیش می‌گیرد که حتی گاه به درگیری می‌انجامد. به این ترتیب حس نامنی در والدین ارتباط مؤثر مدرسه و خانه را به مسئله پیچیده‌ای تبدیل می‌کند.

حال بیایم در زمین معلمان. مسئله نامنی برای معلم‌ها چگونه است و نامنی در معلم چه تأثیری بر ارتباط آن‌ها با کودک و خانواده و مدرسه خواهد گذاشت؟

○ همان‌طور که خدمتتان عرض کردم، رابطه میان والدین، کودک و مدرسه متقابل است. هر ضلعی دچار آسیب شود، دیگر اضلاع را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وقتی معلم احساس امنیت نکند، معمولاً دچار فرسودگی، اضطراب و بی‌انگیزگی می‌شود که می‌تواند مستقیم بر تعاملات معلم با دانش‌آموزان و والدین تأثیر بگذارد. معلم در مدرسه امن با آرامش تدریس می‌کند، صبورتر با دانش‌آموز برخورد می‌کند، کمتر عصبانی یا فرسوده می‌شود. در این وضعیت، فضای کلاس برای دانش‌آموزان هم قابل پیش‌بینی و امن می‌شود.

اینکه معلم احساس امنیت کند یا نه، به عوامل متعددی بستگی دارد که برخی از آن‌ها فراتر از عوامل درون‌سازمانی است؛ اما برخی اقدامات دست‌یافتی می‌تواند این احساس را در معلمان بیشتر ایجاد کند، نظیر حمایت از سوی مدیر مدرسه، حاکم بودن فضای فرهنگ احترام در روابط مدرسه، امکان بیان نظر بدون ترس.

یکی دیگر از عواملی که به شدت احساس امنیت می‌دهد، روابط سالم و همکاری میان معلمان است. به عبارتی دیگر امنیت در مدرسه وقتی بیشتر می‌شود که معلمان حس تعلق به مدرسه و گروه همکاران داشته باشند. این امر نیاز به فرهنگ‌سازی دارد. مدرسه می‌تواند جلساتی را برای تبادل تجربه‌های آموزشی، جلساتی را برای همفکری یا گروه‌هایی حمایتی ایجاد کند. در این صورت، معلم احساس می‌کند عضو جامعه‌ای حرفه‌ای است. افراد در سازمان‌هایی که به رشد حرفه‌ای آن‌ها اهمیت داده می‌شود، احساس امنیت منتقل می‌شود که معلم ارزشمند است.

● **با تشکر از شما که وقتتان را در اختیار نشریهٔ مدرسه ما قرار دادید.**